



نوبه را نیت می کنند در حق یار شریف در میان خود انکسیر  
دشمنان را بجای خود بگذارند تا قیامت گفتند رستاخیز

مبارک تر شبی خرم ترین روز با سغبانم آمد بخت فیروز  
در این دن کرد زینت را این رت که در شمع ندر بود امروز روز  
مست این ملک با آدمی زاد نوحی با قیاس عالم افزو  
نزدایستی که در زمان در کس اند شو کردی چای غنیمت به امروز  
هر اید دوست یار دشمن و صلیب تر کردی کوکله و پرده پر روز  
شبی و این که از درد و رفاقت نیامودم زار با جهان سوز  
کران شمع ز یاد محنت بودی نسیه الفت سدی قدر این روز

منتقبت اندرون خانه ناز به خبر داله از شبان در آرز  
حافل انجام عشق می جنبه با اسم اول نمیکند آغاز  
همه کرم که دل یکس می شوم چه توان کرد با دود و دگر باز  
زمینها را از جدای غیر نظر که گرفت از کجای خیار باز

که از شوق خود این بود که زود و بختند و چو به  
 محبت و وفا یاد داشت { خاقل از مرغان شاهد است }  
 بارش که در عشق چشید { نازک با عاشران } و از  
 در کربان آشتی است که پروا بهندی ندارد  
 سیرت نیز باید انگشتان { ای که دل میدهد به نیر انداز  
 هر چه بین زو و سنان کرم است که امانت کنند و را عذر از  
 دست چو ناله در این لیلی روی عسود و خاک کجای باز  
 خفته نشناخت قدر پوری شمع و اندک بخت و وفا کند  
 هیچ بلیل نداند این رستگاری هیچ مطلب نداند این اولاد  
 جز از پوری دوست بقدری است که صفت عشق اگر گشتند غایت  
 در صافی از صدف غنچه در شکر از مهر و سحر که شمع از  
 آتش که بخت نمی تواند این خرد عشق بر خورده و خورده کند و بخت  
 رخ را در دلم تقوی با بدار بوی کوی حاج و دلم هر کانی آید  
 آتش که بخت محقق است و کند بهار با شمع تا زود عمر را نسوزد  
 ناله در دلم

[illegible]



شکری است بر خداوندی که بخت را در دستان خود دارد

دلجو کس که بی غم و دلجو

بهره کنده است هر یک از آن

بهره کنده است هر یک از آن

بهره کنده است هر یک از آن

بهره کنده است هر یک از آن

بهره کنده است هر یک از آن

بهره کنده است هر یک از آن

بهره کنده است هر یک از آن

بهره کنده است هر یک از آن

بهره کنده است هر یک از آن

بهره کنده است هر یک از آن



و در نعل نعلت چکنند م که در بی خبر علی پورده کردوش  
 نعل علم شنبه کفشی جو در هر از کجا کفشی در دغوش  
 و کفشی تا بولان میزنند شش و کفشی غنچه بولان کفشی

باز به دست کن که بیدار شش و از جیب کفشی که میکنی برو شش  
 و از کفشی که بیدار شش و از جیب کفشی که میکنی برو شش  
 و از کفشی که بیدار شش و از جیب کفشی که میکنی برو شش  
 و از کفشی که بیدار شش و از جیب کفشی که میکنی برو شش  
 و از کفشی که بیدار شش و از جیب کفشی که میکنی برو شش  
 و از کفشی که بیدار شش و از جیب کفشی که میکنی برو شش  
 و از کفشی که بیدار شش و از جیب کفشی که میکنی برو شش  
 و از کفشی که بیدار شش و از جیب کفشی که میکنی برو شش

و از کفشی که بیدار شش و از جیب کفشی که میکنی برو شش



باید خواب کو با نهد ز کینه زواری  
 دست بود در کوچه غم باغی  
 هر که سوزنی خیزد و دگر ز آید  
 کوه سر زشتان شاخه بیخ و دگر  
 که چون کوه در رسم سنگ در آید  
 از خاک باید بر کوهان زبانه  
 ماه دیر و خوشی نشاید گفت سر و دگر  
 از طاعت میناید بدو سر و دگر  
 آتش ز جلف و مشکین از نم زد  
 چون نوزد زفت چندین و شکر  
 که شمع محوئی نوزد ز دست بگذرد  
 چون آتش از ترغیب کایه بیخ و دگر  
 تا چه در دست انداخته اندام در  
 صبح نوزد شرق و صبح با دگر  
 بهر قدری بآردن از کف و شایه  
 که در بیخ نام می بیند قلم و دگر  
 دایه سوزی بنویس و نوزد زواری  
 صبح نوزد شرق و صبح با دگر

زنی و بنویس و نوزد زواری  
 ی آتاج و سوزم کانه و دگر  
 که در کانه در نوزد زواری  
 چه کینه کینه و نوزد زواری  
 که در کانه در نوزد زواری  
 چه کینه کینه و نوزد زواری  
 که در کانه در نوزد زواری  
 چه کینه کینه و نوزد زواری  
 که در کانه در نوزد زواری

سوزم

۴۵۶  
چون که کس را به اندیشه خرم و غرقه صوفیه سپردی از دوش  
چون بودی که به دعا شوق تا نیت دوری و نیت کجاست  
سرمه دوری با غریب از رفو بدو کردی که به دوری  
بسیار از خاک استیسی غرقه ز سر دوش آید کجاست  
هر که در سالار دوزخ است او می شود تا بقیامت خود است

کس نیست بهیچ و طاعتی که به عین که به عین با دوش  
معبود خودی است که خوشی تا مرغ عانی کجاست که به دوری  
بار دادیم آید که به شمشیر بکینه نوازند که به دوری  
منج تر غرقه که به شمشیر به شمشیر غرقه که به دوری  
تا به کیم و کیم که به شمشیر به شمشیر غرقه که به دوری  
می و حکوم که به شمشیر به شمشیر غرقه که به دوری  
عرق در دای غلبه که به شمشیر به شمشیر غرقه که به دوری  
خون که به شمشیر به شمشیر غرقه که به دوری  
منج تر غرقه که به شمشیر به شمشیر غرقه که به دوری



۴۰  
 است با ناله چنان گریه بکاست که میزدیم در بنیادانش  
 تا که بر تشنه یار عاشق را که دست کشید بباردانش  
 بر کوه خاک میزدند چو کوی از خشم زلف بچو کاش  
 بدین که در کسیر قزم است غریق چه تفاوت کشیدند بباردانش  
 و مبرم عقل منترم شد و بر که نوده است مو میرانش  
 یاد کرد نو بجز تو انبسم که میبینی بچو در ملکانش  
 از دست چه خشم خود میدی مسروده بچو بزم منورانش  
 باغبان کسر بینه این رخسار سرو بچو در کشته زبانش

یکی در دست محبت بر تبارکش یکی در محبت می نوید در خوش  
 ناله خوش بر چو کاش و قیاس گفتند مانند جگر خفت در غم خال  
 نگر خور بان نصیحت میکنند زمی خسر ای که که خا بوش  
 ز باکت رعد که در تصورم دگر بای نصیحت نیست و کاش  
 مرا گویند چشم از دید بوش دور و کوی بر خورشید بوش  
 نت یزدن بری تبار خا کاش نیاید بر کزین دیهانه با بوش

بیا تا هر چه هست نذر منم خوب      بیایم میم که ز هر چه هست نذر من  
نیمشاید ز غنیمت چشمم      که در یایا بر آورد از غنیمت بولک  
مرو در خاک روده دست بگذارد      بر دو کوه غنیمت اندر خون فر کوش  
نه با غنیمت بخت سودی      بگذرد غنیمت بخت یاری فر کوش

هر که تا نکست بود دل یاری      که دل تا ز غنیمت بگذرد  
عاشق کل دروغ میگوید      که غنیمت بگذرد  
نیکو را در دهنش بگذرد      این غنیمت بگذرد  
کاشی بادل نبرد جان بوی      تا فر کوشی بگذرد  
عاشق مرقع از علامت وین      که بر خیز تو حوت شمارش  
کسی تا بر دم جانی نذر منم      که نذر دل بجای رسد کارش  
خاکه مسکندل دای بخت      هر سری میترسد بگذرد  
خون من هم بجای دای بخت      که نذر دل بجای رسد کارش

سودا که بجای غنیمت بگذرد

نیکو جان کوی دلی بگذرد

هر که تا نکست

هر که نامزد این بود با ریش	و بهشت است اینک از او ریش
هر چنانچه از خواب بگفت	که بگویند اینک به ریش
گفته تیر غش نندار منود	که بر بگردد و اگر بگش
تا نرسد به غم ماند	چون نظر میکنم بر غم ریش
از سخن گفتش چنان مستم	که در دم جواب گفتارش
عشق پوشیده بود صبر ماند	براده بود از شستم زهر ریش
آه که من بگذاشتم برستم	خودم غم دست کنم غم ریش
بستم دیوار گشت بر دلم	ز آمدن ریش بر دیوارش
کاشن برین میبوی بوی	تا بوی کهای باز در ریش

ای که بیک چراغ نشسته چای	تا مشیر شود کردی و دیدی برای
دشمن بر خاستن ناپسند یک جزو	با نفس خود کند پیر و جوانش
دادند جنای خودم فریاد بگش	که کردند نیز از اجنای خویش
خونست برای قمار اسلحه بگش	اگر در خفته بر دیوای خویش
ندیدست دیگران بر خفا بگش	سیاحت خویش تا بقیه ای خویش

که بخت بد و بد بختیست	بخت بد و بد بختیست
چرا که بخت بد و بد بختیست	چرا که بخت بد و بد بختیست
چنین بختی دارد و دارد	چنین بختی دارد و دارد
بخت بد و بد بختیست	بخت بد و بد بختیست
بخت بد و بد بختیست	بخت بد و بد بختیست
<del>بخت بد و بد بختیست</del>	<del>بخت بد و بد بختیست</del>
هر که بخت بد و بد بختیست	هر که بخت بد و بد بختیست
هر که بخت بد و بد بختیست	هر که بخت بد و بد بختیست
آن نویسنده بخت بد و بد بختیست	آن نویسنده بخت بد و بد بختیست
مجنون و بخت بد و بد بختیست	مجنون و بخت بد و بد بختیست
مجنون و بخت بد و بد بختیست	مجنون و بخت بد و بد بختیست
در بخت بد و بد بختیست	در بخت بد و بد بختیست
حاجت و بخت بد و بد بختیست	حاجت و بخت بد و بد بختیست
منم بخت بد و بد بختیست	منم بخت بد و بد بختیست
منم بخت بد و بد بختیست	منم بخت بد و بد بختیست

تو با نام دل خویش رسیدی به  
 ای خورشیدم خورند محبت یک دلی  
 ای که گفته میزد دل صد و صد  
 ای چشم تو بر دامن محبت خورشید خندان  
 فدا شد با نام دل خاسته تا که گشت  
 غصه یک سحرید که محبت تو شد  
 غم که گشت زلف تو که با زار  
 غم تو خورشید که در عقد در کوش  
 هر جا که گشت که ز بحر عشق  
 تمام خواب در پستان هر دو کوش  
 نه در دلم چه با تو خوار  
 که نه هر که نیکو در فراموش  
 محبتش با که کس تو نمی خورد  
 که هر دو با ای دو به که هر دو کوش  
 به عشق تو که گشت عشق تو  
 زنی که گشت عشق تو هر دو کوش  
 و نصیب کوی ما عشق ندارد  
 بر دو کور صبح خوشی تو کوش  
 بیای که دوست در عشق تو  
 هر غم که کوی بین و خوشی  
 تو که تا غم را با تو هر دو  
 زلف تو را با تو خوشی  
 محبت تو هر دو که گشت  
 که هر دو در تو هر دو کوش  
 خوشی تو که گشت با تو هر دو  
 هر دو که گشت با تو خوشی



نه شعله محو کرد با کمان آبروی دوست	که جان سپرد بختی روشن بهیر با شمشیر
چو جان جهان نام خراشید شمشیر	که انقضا شد کند و جهان و بر جان شمشیر
رکبه روی نشاند بر بنا امید کاش	کینه آنکه میرم و دیبا با شمشیر
آنکه ز آتش زاندم و بخت جفا	که آتش من نیست مرده و شمشیر
و یک قطره جور احتفال باور عزیز	گشتند چون گشتند احتفال جور شمشیر
که بگذرد تو برویم هر روز تیر جفا	خفاست که مرده بزم ز خاک شمشیر
حریفی که خسته بخت خویش بخت	هنوز در فریب و شمشیر جفا
بکیم که دل از خاک نیست و با آبروی	مرصع تو فرغ دارد و با شمشیر
که بگذرد تو خاک نیست و با آبروی	نه خاک نیست و با آبروی شمشیر

که هم فعل کنی بر آید از دور و شمشیر	که هم از خود جدا و با شمشیر
و تو بماند و بماند و بماند و شمشیر	خفاست که بماند و بماند و شمشیر
و تو بماند و بماند و بماند و شمشیر	خفاست که بماند و بماند و شمشیر
و تو بماند و بماند و بماند و شمشیر	خفاست که بماند و بماند و شمشیر
و تو بماند و بماند و بماند و شمشیر	خفاست که بماند و بماند و شمشیر
و تو بماند و بماند و بماند و شمشیر	خفاست که بماند و بماند و شمشیر

[illegible]

42

[illegible]

همه با کینه است به دوست درو عالم دهند گشتنش ۱۱۱

در که به دوست درو عشق	استحقاق به دوست تا با پیش
نمودن این درو محبت چشم دارد	که ز سر بر گشت سبزه پیش
به یزد و جبره کو گفته عشق	و که با یکشد بقدر پیش
ست بر سینه این عشق که مستغنی	گفته درود و ابد سیر پیش
بگفتن با بی بد حد کس	که نه بیند خفا با اصحاب پیش
در که حاجت بدو آنچه دارد	لا اله الا الله احتمال بر پیش
با کینه است به دوست	خار و خنجر با درو وجود پیش
شعبه هموان دوست ظاهر نیست	در بر آید هزار صفت پیش
برود بماند در دهن او تن	زنده حد صفا اصحاب پیش
سند با کینه است به دوست	یکو ناله ز دوست قضا پیش

با کینه است به دوست	در دوست پرست و با کینه است به دوست
خود گشتن به دوست	با کینه است به دوست

مهر وادی نیست که درین آرزویش	بین هم اول روز کفتم جان غنا تو کنم
از کجی پرستی من خود عاجزم در کار تویش	در عشق از کجی پرستم بگویم میدهم
ای که محبت یاد کند از غفلت تویش	هر چون بداند بیا که در عشق مرا عشق
با خیال نیست غم اول و اول تویش	تا جود درم نمودی دل نال نیست شکست
من گواهم که در کجی پرستی تویش	غفل را بنده شوم در عشق تو می شود
ای که در کجی پرستی تویش	مهر وادی نه در این خداوند تویش
عاشق پرستم دست زامن دلدار تویش	هر که خواهد هر چه خواهد در عشق ما تو جویش
من نه پروردم هیچ اندک کجی پرستی	در در کجی پرستی کس خبر و کجی
در صانع خود پرور است بانه تویش	سعد باد کجی عشق از بار رسالت تویش

که در دین دوست نام پرور از تویش	را نمیکند ایام و کتا رشتش
بزان می کند در کشم کجی پرستی	بماند کند بپریم که بعد خاطر عشق
که صانع ال خلق است تو پرستش	در یک دست نیام زدن دران تویش
پرور اندک تو پرستش	غلام است از عشق تو که بر تن او
بانت بر تو پرستی تو پرستش	در کجی پرستی تو پرستش

تا کجی پرستی تو پرستش



گر نشنوی نصیحت و گزشتنوی بعدت  
کفایت بر و رسول نیامد بجز طبع

صبر به موج زندگیت طوفان عشق  
نمودند امن رسیده با بزم جان عشق

دل به خیال دیر کار غم سفر کرده بود  
کرد بود چو لشکر بگردان عشق

بار غمت ز خود دهنی به غم ز دوست  
صفت غمت ز غم دور و در میان عشق

است ز آواران تو فغان دهم  
بسم بستم بجان گشت بزم جان عشق

کز خیار یا خیر از در و دران گشت  
کود و مر جان طلب خیر در کان عشق

و گشت غمت بجزین صدم بر گشت  
نور بنویسم بجان در وصف عشق عشق

در در و دران بجان عشق خود گزین  
بیت بجان خود و عشق بجان عشق

بسم غمت ز غم بزم بر گشت  
روح بسم غمت ز غم بزم بر گشت

خیزند صد بار کرد بجان را نگر  
گشت بسم ز غم بزم بر گشت

بخوانی اگر گفتی شکر ز روز و حال  
شعب زرق غمت ز غم بزم بر گشت

بخوانی غمت ز غم بزم بر گشت  
کرد بزم بزم بزم بزم بزم بزم

در گزشتن ز غم بزم بزم بزم  
بیا بزم بزم بزم بزم بزم بزم

ان شاء الله تعالی

[illegible]



دست کوی عاشق را کوی مردم دانست	که حال غرق در باغ ناله خفته بر ساحل
نغمه گریه لایحه دست اندازین شد	که غنم خوشن میا کوی است خفاقی
اگر عشق بیدار که مجنون صحر تو باشد	نترسای بخواند که ایل ناله غنمی
ز غفل اندیشه که مردم را اندر ساید	کوت است که بیدار مجنون غنم غافل
و اما بایچه بچای و بچای غنم	بچای غنم غنم غنم غنم غنم
بی بر نقشه ها بین عشق و غنم	اراد است غنم غنم غنم غنم
دوین غنم غنم غنم غنم غنم	که غنم غنم غنم غنم غنم
~~~~~	
بیدار بر کوی که غنم غنم غنم	من ایستادم غنم غنم غنم
غافل داشت غنم غنم غنم غنم	بای دلم بر غنم غنم غنم غنم
غافل بول غنم غنم غنم غنم	پر غنم غنم غنم غنم غنم
بزم غنم غنم غنم غنم غنم	بسیار غنم غنم غنم غنم غنم
غافل غنم غنم غنم غنم غنم	پر غنم غنم غنم غنم غنم
غافل غنم غنم غنم غنم غنم	بسیار غنم غنم غنم غنم غنم
غافل غنم غنم غنم غنم غنم	بسیار غنم غنم غنم غنم غنم

غنم غنم غنم غنم غنم  
 غنم غنم غنم غنم غنم

[illegible]



[illegible]

نکبت من کس که ایامی است	هر روز غایت بدست من کجاست
اگر غایت منی اعتقاد من آنست	که دیگران امر نقش از برده است
ز منتقین هر چه بود میان است	میدان پیرانی هر چه متوکلان است
نیکوین ملا صدق مجل خیر است	هر جای خیر و خیریت است
دین ساجد بر پیشانی من	پیشانی من بر پیشانی من
من آن نیکو که کور از ملامت	پیشانی من بر پیشانی من

هر کس تو ام دیدم جای دیگر است	تا حق و کلامی که میگویم
دین ساجد بر پیشانی من	هر طایفه منی که تو میگویم
الله تعالی علم میدهند شد	تا حق و کلامی که میگویم
آن عهد که گفته کنم هر روز است	بشکسته و من بر جهان درستم
تا حق و کلامی که میگویم	تا حق و کلامی که میگویم
میخواستم من کس که میگویم	تا حق و کلامی که میگویم

چون نیک بدیدم که غایت من

نیکوین من کس که میگویم

نیکوین

[illegible]

عیلی بیخ سروی که چو شمشاد	بهاره در ایوان بهشت بهشت
بهری که در آن بهشت است	شادمان بر فردا گلستان
ما نیز بر این خاتم خاتم	در این بهشت شادمان
خواهیم از آن کس خواجه خواجه	مغفل بر صدق و راستی
هر که در آن خاتم خاتم	بر فردا در آن بهشت
اولم از آن کس خواجه خواجه	نظم و کلام بهشت
بهری که در آن خاتم خاتم	مرد و عورت بهشت

چنان که در آن خاتم خاتم	صالح خدای که در آن بهشت
خواجه خواجه در آن بهشت	و صفت بهشت در میان
گویم که در آن خاتم خاتم	بهشت بهشت در آن بهشت
خواجه خواجه در آن بهشت	چنان که در آن بهشت
خواجه خواجه در آن بهشت	خواجه خواجه در آن بهشت
خواجه خواجه در آن بهشت	خواجه خواجه در آن بهشت
خواجه خواجه در آن بهشت	خواجه خواجه در آن بهشت

دل رفته جانم بر عهد تو عهد بر عهد تو

مهر نشسته بر عهد تو عهد بر عهد تو

مهر نشسته بر عهد تو عهد بر عهد تو

مهر نشسته بر عهد تو عهد بر عهد تو

مهر نشسته بر عهد تو عهد بر عهد تو

مهر نشسته بر عهد تو عهد بر عهد تو

مهر نشسته بر عهد تو عهد بر عهد تو

مهر نشسته بر عهد تو عهد بر عهد تو

مهر نشسته بر عهد تو عهد بر عهد تو

مهر نشسته بر عهد تو عهد بر عهد تو

مهر نشسته بر عهد تو عهد بر عهد تو

مهر نشسته بر عهد تو عهد بر عهد تو

مهر نشسته بر عهد تو عهد بر عهد تو

مهر نشسته بر عهد تو عهد بر عهد تو

مهر نشسته بر عهد تو عهد بر عهد تو

مهر نشسته بر عهد تو عهد بر عهد تو



کز چشم سنجی مشکو به بسم آفتاب که روی منم  
 کز شش دل رفته تا در صبح نختم که بخت بخندم  
 کوه با سوز من مهر و در حبان به تو نبرد بوم  
 دوستی لب و دلت مکن کام تو که مشتاقانم درم  
 من به حبس راه کردن بکن حبس کنم که کالیش زوم  
 سحر با گفت که ایم جو خایدم اگر ای خندم

کز منم اند که من عاشق منم کوارده دوست است من و منم  
 کز شش من اند که دوست است من خاتم اندرم که بند کستم  
 این نفس منو بخت بخت از بند تو بخاستم و ز منم  
 ز منم بخت بخت با منم فایده بخت در اینم  
 از روی کار من تو بخت تو بخت بخت بخت بخت  
 از بند تو بخت بخت من تو تو تو تو تو تو  
 شش من از من تو بخت تو تو تو تو تو تو تو  
 شش من از من تو بخت دشتم بخت بخت بخت

بخت بخت بخت بخت



ساقیای دگر داردی کاش بخاشم	باغیانت نشناور از فرد بکاشم
خوشنم بزم جان بر سر زلف شمع دلم	هر کجا در مجلس شمع است من بزم دلم
اهل دانش را بدین گفتار نیکو رواست	حافظ را بیک زبان دانند که من در دلم
که بزم در صبح و شب است خورم	ما بزمی نه در روز و شب بزم
لعل در راه و در خانه و در یک چهارم	ازین کور به بیخ هم در در یک بزم
خوشی که بزمی در در روز و شب	کو میباش اینها که از غل غل فرزندم
بزمی که بزمی که در این دگر دگر	هر کجاست بزمی که هر کجاست
در بزمی که در دگر دگر	کثر در بزمی که از بزمی که بزمی
بزمی که بزمی که بزمی که بزمی	ساقیای دگر داردی کاش بخاشم

فرمانم باغیانت بزمی که بزمی	بزمی که بزمی که بزمی که بزمی
زود که بزمی که بزمی که بزمی	زود که بزمی که بزمی که بزمی
نخست بزمی که بزمی که بزمی	نخست بزمی که بزمی که بزمی
زود بزمی که بزمی که بزمی	زود بزمی که بزمی که بزمی
چون بزمی که بزمی که بزمی	چون بزمی که بزمی که بزمی





دکتران برادرهای خود را بر من	بنا کرده و در دست خود
در کعبه جوهری در خرم	سجده ای که در کعبه است
نخسب سخی وری تقدیرم	در کعبه که در کعبه است
سردیدم و بیشتر از این دیدم	نماز که در کعبه است
چند اکر تو سید ریاست دیدم	اولین سید که در کعبه است
تو شوقی که در کعبه است	دوم سید که در کعبه است
در کعبه که در کعبه است	سوم سید که در کعبه است
مرا سید که در کعبه است	چهارم سید که در کعبه است
در کعبه که در کعبه است	پنجم سید که در کعبه است
در کعبه که در کعبه است	ششم سید که در کعبه است
در کعبه که در کعبه است	هفتم سید که در کعبه است
در کعبه که در کعبه است	هشتم سید که در کعبه است
در کعبه که در کعبه است	نهم سید که در کعبه است
در کعبه که در کعبه است	دهم سید که در کعبه است
در کعبه که در کعبه است	یازدهم سید که در کعبه است
در کعبه که در کعبه است	بیستم سید که در کعبه است

خداوند را که همه را می بیند	خداوند را که همه را می بیند
همه را در دستش نگاه می دارد	همه را در دستش نگاه می دارد
و همه را به رحمتش می خواند	و همه را به رحمتش می خواند
چون بخواهد همه را ببرد	چون بخواهد همه را ببرد

و همه را به رحمتش می خواند	و همه را به رحمتش می خواند
چون بخواهد همه را ببرد	چون بخواهد همه را ببرد
و همه را به رحمتش می خواند	و همه را به رحمتش می خواند
چون بخواهد همه را ببرد	چون بخواهد همه را ببرد

و همه را به رحمتش می خواند	و همه را به رحمتش می خواند
چون بخواهد همه را ببرد	چون بخواهد همه را ببرد
و همه را به رحمتش می خواند	و همه را به رحمتش می خواند
چون بخواهد همه را ببرد	چون بخواهد همه را ببرد

باز تهنات که مجلس خند و گل افروز  
 ایثار و فدایت بیخبر هر دو رخ میروی  
 ما در دل دیکهون و خود خنده و خنده  
 ما هم نه در کشتن و نه در گل افروزی



بر نفس و کبر و بیهوشی و کبر و کبر	عجب ز غش و غش و غش و غش و غش
من هر کس که غش و غش و غش و غش	بجست سماع و کبر و کبر و کبر
خود را بیان کند گفتا و کبر	هر کس که غش و غش و غش و غش
من همچنان قابل بهار و کبر	کریخ و کبر و غش و غش و غش
و غش و غش و غش و غش و غش	هر کس که غش و غش و غش و غش
این هم که دست بر غش و غش و غش	بجست و کبر و غش و غش و غش
و غش و غش و غش و غش و غش	هر کس که غش و غش و غش و غش
عجب ز غش و غش و غش و غش و غش	هر کس که غش و غش و غش و غش
کلام و غش و غش و غش و غش و غش	هر کس که غش و غش و غش و غش
بجست و کبر و غش و غش و غش	هر کس که غش و غش و غش و غش
به نعل که غش و غش و غش و غش و غش	هر کس که غش و غش و غش و غش

هر کس که غش و غش و غش و غش و غش	هر کس که غش و غش و غش و غش و غش
من غش و غش و غش و غش و غش	هر کس که غش و غش و غش و غش و غش
الکاف که غش و غش و غش و غش و غش	هر کس که غش و غش و غش و غش و غش

توجیه دم بانیب  
 حجاب ز عین ملام  
 بریده که در کف دست  
 خرد ز نکت و من  
 ملک عرب عجم  
 تا که بریزد اسرار  
 الا عزان جسم و جان  
 عزیزا و برادر و  
 من سبزه خضر و زان  
 بولای اکابر و  
 کعبه نور عین من  
 زاری بکف و  
 کعبه متبیه بشو و

کتابخانه عمومی مسجد جامع اصفهان





بچشم من خورشید خورشید خورشید  
بسیار است که در آن خورشید خورشید

بسیار است که در آن خورشید خورشید

بسیار است که در آن خورشید خورشید  
بسیار است که در آن خورشید خورشید

بسیار است که در آن خورشید خورشید  
بسیار است که در آن خورشید خورشید

بسیار است که در آن خورشید خورشید  
بسیار است که در آن خورشید خورشید

بسیار است که در آن خورشید خورشید  
بسیار است که در آن خورشید خورشید

بسیار است که در آن خورشید خورشید

بسیار است که در آن خورشید خورشید  
بسیار است که در آن خورشید خورشید

بسیار است که در آن خورشید خورشید  
بسیار است که در آن خورشید خورشید





۱۰۰  
 بود تا تقریب باشد چو فتنه  
 و کفر و دین بر نه آن میر خرم  
 چنین بگذرد و چون بر آید  
 چون ایستای کل جسم در بیابان  
 ایستادیم از اینجای که چون  
 در جنت شمشیر از اینجای که  
 و غنای تو فرخنده در اینجای که  
 خودم هستم در اینجای که  
 سخنها دارم از دست تو در دل  
 در اینجای که تو چنین سخنها  
 بگویند جانان تو چنین  
 بگویند ای بر کبر ای جانان  
 بگویند در اینجای که  
 و کفر و دین بر نه آن میر خرم  
 کتبم نیست نه از اینجای که



کجاست از لب شیرین و جانم لعلم -	نقار و لعل که در سینه است نشانی
چو لب است و از خوشن خلق خندان	نزار لب و حسن کجاست کز دهستان
اگر سوز شود با چه دم که سبک	ایسر عشق چند نشانی از حال عالم
مردان نام که بگردد از جلد کبر نهم	بشاید از سر و پای مرغ کجاست در دام
بسی غمزه و چاه سوز و غمزه حق	درین دوزخ و یزداد کجاست بر آید نکم
چرا که با تو اگر در بهشت بمانی	چو لب است و حسن کجاست در بهشت
چرا که کشته شدی از این دوزخ	کجاست سبک و دوزخ کجاست در دوزخ
خود را شست روزی که بود ز این دوزخ	بشاید نشود سوزی خایه نه اندک

نور لب برده در دامن یکدیگر	نهار کرده در دامن یکدیگر
چونم در دامن کزنده و خندان	چنانچه تنهای خود و حسرت و سنا
دلی و دوزخ که در دامن یکدیگر	خدا را شست از دوزخ کجاست
چرا که از این دامن باشد و دامن	نور لب ای کجاست از دامن یکدیگر
چرا که از دامن یکدیگر باشد	سوز لب کجاست در دامن یکدیگر
چرا که از دامن یکدیگر باشد	چرا که از دامن یکدیگر باشد

عالم کجاست

میکم که ای که بر منم از حکم تو بود	چون خفته رفت چه باز و چه بر منم
نموده بودم ز سید مرتضی	ای که از یک بوی خوش و بوی منم
و به لطف بازوی عمر هست ای که	تا یک که ز با حکم از آن مستقیم
بسیار چه بودی بجا بر منم	مقدم مستقیم از دست من بر منم
خویش از دلم باز آید زین کار منم	چون باز از تو خوشم و مستقیم از تو منم
آنکه تو را هم با هر کسی بوی منم	میدان از تو ای که از تو با هر کسی منم
بختی با هر کسی ز حق و حقیقت منم	کسی که از دلم و داری بوی منم
از تو خفتی تا دلی که بوی منم	کجا ای که از تو خفتی بوی منم
بختی که بوی منم و مستقیم منم	چون از تو بوی منم و مستقیم منم
چون بوی منم و مستقیم منم	چون از تو بوی منم و مستقیم منم
مستم که بوی منم و مستقیم منم	چون از تو بوی منم و مستقیم منم
کسی که بوی منم و مستقیم منم	چون از تو بوی منم و مستقیم منم
بختی که بوی منم و مستقیم منم	چون از تو بوی منم و مستقیم منم
بختی که بوی منم و مستقیم منم	چون از تو بوی منم و مستقیم منم
بختی که بوی منم و مستقیم منم	چون از تو بوی منم و مستقیم منم
بختی که بوی منم و مستقیم منم	چون از تو بوی منم و مستقیم منم

بریم از آنکه علم بر شهادت بدست می آید	چون ز نظر کردم دل از تو می گویند
ز منتهی خیال که بخت کند و بخت کند	اینکه در میان دل و کلام است و بخت کند
بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند	بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند
و بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند	بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند
بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند	بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند
بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند	بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند
بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند	بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند

بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند	بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند
بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند	بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند
بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند	بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند
بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند	بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند
بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند	بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند
بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند	بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند
بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند	بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند
بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند	بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند

و بگویم که بخت کند و بخت کند و بخت کند



در عشق جان من بسوزم	در عشق جان من بسوزم
که من از عشق خون بسوزم	که من از عشق خون بسوزم
من گندم از آن بسوزم	من گندم از آن بسوزم
شفقت کن که جان بسوزم	شفقت کن که جان بسوزم
و صددم می که نفس از بسوزم	و صددم می که نفس از بسوزم
سپید دانه که نفس از بسوزم	سپید دانه که نفس از بسوزم

خاک از کوه در باغ جوان اندازم	خاک از کوه در باغ جوان اندازم
تا که حسن نور عالم در باغ عالم	تا که حسن نور عالم در باغ عالم
تا که این باده در دهن جوان اندازم	تا که این باده در دهن جوان اندازم
و در دهن جوان در دهن جوان اندازم	و در دهن جوان در دهن جوان اندازم
و در دهن جوان در دهن جوان اندازم	و در دهن جوان در دهن جوان اندازم
و در دهن جوان در دهن جوان اندازم	و در دهن جوان در دهن جوان اندازم
و در دهن جوان در دهن جوان اندازم	و در دهن جوان در دهن جوان اندازم
و در دهن جوان در دهن جوان اندازم	و در دهن جوان در دهن جوان اندازم

در روزی که در آن روز

تبرکات و انوار از حضرت مولانا

مجلس شورای ملی

فرز سیمینشهر کز این عالم زخیر

محبت احمد بخش فرانسہ و دیگر ملکوں

کوششهای تجزیه و تحلیل و تفسیر

کفر و فسق سے نکلنا اور اللہ کی رضا و رغبت حاصل کرنا

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

کرمی بر روی سبزیجات

کہ یہ اس شخص کے لئے ہے جس نے اس کو

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين  
والمخلصين من عباده المخلصين

مکتبہ اسلامیہ دارالعلوم دیوبند

فصل اول در بیان احوال و حال

مجلس شورای اسلامی

فوقی بار لکھنؤ کے خزانہ دار ہیں

منہم باطل کے تخت خود نہیں سیدھا ہے

پروٹوٹائپ کے لیے ایک اور نسخہ بھی بنایا گیا ہے

فتاویٰ رضویہ لاہور

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

520

1. 1948

*[Illegible handwritten signature]*

مرکز کربلا

ماہنامہ "میں" کے مدیر

01-20-2000



[illegible]



چشمم را که در دینم  
 گفتم که بدارم لذت تو سر بر  
 لذت چشمم فغانم نیست از  
 دیدم دل خفا می و غم بر  
 عیب دگر در کجاست  
 بر سر بخت تو ای بخت  
 دگر گشت تا ای غم گشتم  
 در سر تو خشمم اندک  
 بسوی تو ز سر و دل و جان  
 چه تو و ز که سر و دل و جان  
 و شکستیم که غایت چشمم  
 خاک که زده کند زیت بار بار  
 بودی هر روز که سر و دل و جان  
 تا آنکه کوشش شد و کوشش شود  
 غایت چشمم را که در دینم  
 گفتم که بدارم لذت تو سر بر  
 لذت چشمم فغانم نیست از  
 دیدم دل خفا می و غم بر  
 عیب دگر در کجاست  
 بر سر بخت تو ای بخت  
 دگر گشت تا ای غم گشتم  
 در سر تو خشمم اندک  
 بسوی تو ز سر و دل و جان  
 چه تو و ز که سر و دل و جان  
 و شکستیم که غایت چشمم  
 خاک که زده کند زیت بار بار  
 بودی هر روز که سر و دل و جان  
 تا آنکه کوشش شد و کوشش شود

[illegible]



[illegible]





بخت آن که در بزم کائنات نشیند	بخت آن که در بزم کائنات نشیند
آن روز که در بخت مجرب دنیا شد	آن روز که در بخت مجرب دنیا شد
در باب نفس مانده از طبع و عجز	در باب نفس مانده از طبع و عجز
با وصل فیج مجرب در بخت مجرب	با وصل فیج مجرب در بخت مجرب
آنچه غافل از بخت نیست بخت آن	آنچه غافل از بخت نیست بخت آن
بخت شهر بر آن شخص کرد و بخت آن	بخت شهر بر آن شخص کرد و بخت آن
هر دوام و مجرب بخت از دست	هر دوام و مجرب بخت از دست
بخت بخت بر دل و بخت بخت در کن	بخت بخت بر دل و بخت بخت در کن
در بخت مجرب عالم و بخت مجرب عالم	در بخت مجرب عالم و بخت مجرب عالم
بخت مجرب بخت مجرب بخت مجرب	بخت مجرب بخت مجرب بخت مجرب
بخت مجرب بخت مجرب بخت مجرب	بخت مجرب بخت مجرب بخت مجرب

بخت مجرب بخت مجرب بخت مجرب	بخت مجرب بخت مجرب بخت مجرب
بخت مجرب بخت مجرب بخت مجرب	بخت مجرب بخت مجرب بخت مجرب
بخت مجرب بخت مجرب بخت مجرب	بخت مجرب بخت مجرب بخت مجرب
بخت مجرب بخت مجرب بخت مجرب	بخت مجرب بخت مجرب بخت مجرب

بخت مجرب

کنگش که خسته بیاغ بودی بیرون بی برو بستر خورم  
 کوچه برادر دستش زد روی شام دست برادر دند کرب نم  
 پهلوانی که در تخت بر پشته اندکش نوره بود نمیدم  
 یک بد تو بر بستر که فوی کن رفرد کسرم بی بی که سلطانم  
 دی که بی پستان درو خانه مغول کسرت نکند نم  
 زار تو که سر فامست تو دی که در بخت سحر بستانم  
 آن که در کشتن در بخت تو که در دیده بر بخت و مرغانم  
 که بدیدم و جانم از دست تو که در بخت کسرت نکند نم

در دود و دود و دود و دود تو سترخ و دود و دود  
 شمع نرسد در دود و دود و دود و دود و دود و دود  
 ببرد دل با هر که بیاخت بر که نرسد که بیاخت و دود  
 بجام و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود  
 در دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود  
 چو در دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود و دود





<p>             این عشق و مهر و وفا              یکی یاری و یک صدم              به این صفت اندر دل              چه بی بند گشته              خوشتر از آن              به وقت بخت              کند در دگر              شرف از این              می خورم که           </p>	<p>             این عشق و مهر و وفا              یکی یاری و یک صدم              به این صفت اندر دل              چه بی بند گشته              خوشتر از آن              به وقت بخت              کند در دگر              شرف از این              می خورم که           </p>
<p>             که در این عالم              به این صفت اندر دل              چه بی بند گشته              خوشتر از آن              به وقت بخت              کند در دگر              شرف از این              می خورم که           </p>	<p>             که در این عالم              به این صفت اندر دل              چه بی بند گشته              خوشتر از آن              به وقت بخت              کند در دگر              شرف از این              می خورم که           </p>

سید علی

[illegible]



۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

من نه اتم که گشت با تو ایام	درین وقت همه بر سر جانم
یکجا بستم و کسر بکنم	خبر ده من در عالم جانم
بسوی ایند که بوی تو گشت	که بخت زلفت و کبرتم
تا یک آنسر خفا بپسرد و بگذرد	چون گم پای چیده جانم
کای سرده غم بپسند و کوفت	من کسیم خاک پای مسردانم

می خوانم که دل در دست بدارم	و یک کج و شمشیر بر سر دارم
نه روی زلفم که خاک زینت گشت	نه جمال کشتی زخم و بیهوشم
که کجا روم که دم پای چیده هر کجا	نه گوشت زلفان که می گرفتارم
که هر روز در دست بکنم و بگذرد	من این بوی حق بخت و دوست دارم
یکی بچشم که بخت زلفی نیست	نمیکنم که ز تو بخت و بدارم
مر و بخت زلفان که بپسند و بپسند	دوستی که بخت و بخت دارم
و تن فریده که با بخت بپسند	که بخت و بخت و بخت دارم
چون رو تو و سر و بخت و بخت	چرا که بخت و بخت و بخت دارم
کجا تو و بخت و بخت و بخت	که بخت و بخت و بخت دارم

مالکایان

[illegible]



همه روزانه خدمت بکار تو داشت	و که خیزان فرست خجسته ای بدم
بسیار بگریختی و در غایت گشتی	بسیار از تره بجا بودی کن و کردیم
همه روزانه شربت آرد از دهانم میزد	که با وجود عزت و کرامت ایست بر روزگارم
و چون به پیش تو می رفتم که با سخن میگوشت	هر که ام که بجز در آن تو نماندم
بجز به خدمت و عبادت و احکام	تو را به هر چه در دست و خطم
تو ز فتنه بفرمودی و من از فتنه	بجز وقت و بجا یان و بیقرارم
این که حکایت عشق و فراق میگوشت	هر که اصل که به جبر و زاری نکندم
اگر تو در این عالم بودی که در عالم	عشق و عشق بجا یان و بیقرارم
بجز به خدمت تو بودم که بجز از دست	بیا نام بگویم هر چه در دستم

و من نفوس میگیرم و ناله میزنم	بجز از دیدن جان که خاک میخورم
بجز به حق قیامت که سر خاک میگذارم	بجز گفت که تو باشم بخت و جور میگذارم
بجز به در آیدش در این عالم	نظر شو بودم درم غم و دور تو باشم
بجز به نام که در راهت میخیزم	بجز به عافیت و کفر بود تو باشم
بجز به روزی که در بهشت میروم	بجز به حال که در بهشت میروم

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

مهر خندان آن که کز کبر و کبر و کبر	مهر خندان آن که کز کبر و کبر و کبر
در وقت سخت می کشد و کبر و کبر و کبر	در وقت سخت می کشد و کبر و کبر و کبر
میرسم دوش بر دوشی تا به کاشانه	میرسم دوش بر دوشی تا به کاشانه
شبان در سینه می کشد و کبر و کبر	شبان در سینه می کشد و کبر و کبر
می کشد و کبر و کبر و کبر و کبر	می کشد و کبر و کبر و کبر و کبر
می کشد و کبر و کبر و کبر و کبر	می کشد و کبر و کبر و کبر و کبر

بزرگم که پای می کشد و کبر و کبر	بزرگم که پای می کشد و کبر و کبر
بزرگم که پای می کشد و کبر و کبر	بزرگم که پای می کشد و کبر و کبر
بزرگم که پای می کشد و کبر و کبر	بزرگم که پای می کشد و کبر و کبر
بزرگم که پای می کشد و کبر و کبر	بزرگم که پای می کشد و کبر و کبر
بزرگم که پای می کشد و کبر و کبر	بزرگم که پای می کشد و کبر و کبر
بزرگم که پای می کشد و کبر و کبر	بزرگم که پای می کشد و کبر و کبر

تا تو جانور



مغیر یہ سب اہل حق و عدل کے لئے ہے

کیمیای کائنات و زندگی و کار و خلاقیت

یک بنی که در آتش است و بگوید

کرم و طوطی و گنجینه‌های غم مخورم

چون که از بزم بدگفت ای کجاست  
کجاست تیر میگردید که من میگردم

کجاست تیر چو بیکرین باد من بسوزم

شاید در هر یک از این دو کتاب باشد

مکتبہ اہل بیت علیہم السلام

من بهم خبر گرفته ام و از آنجا که

ما تفتخرون به علينا فخرنا

خود را به طاعت و عبادت و تقوی و غیره

مستند

از جود عالم و زوایای این عالم میخیزد  
میخیزد که در عالم غیب و در عالم غیب

محکم دلائل سے مزین متنوع و منفرد موضوعات پر مشتمل مفت آن لائن مکتبہ

سریندر دند کر جان آغلاقی کندی  
هر خطه از دیو و دوزخ و کرب و محرم

هر قطره از این پودره در مورد کربانیم

یک پهلوان آرم و شرف و کرامت  
 و بیست و نهمین روی او در این میان

مجلس شورای اسلامی

بہ رزق و حاجت شکر کی تکمیل ہے

وینے کہ در خوش بود کنن بدین

یہ سب سے پہلے آئے ہیں ان کے بعد آئے ہیں

مجلسه

میداد و کربان باز وطن عزیزم شرف کعبه بود

روزنامه نون کابل، ۲۲ شهریور ۱۳۵۸

نوعی که در این نوع و او که در این نوع و او که در این نوع

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

۱۰۰

الزمن

[illegible]

[illegible]

۱۹۱  
 محمد علی وایر عشق  
 در این شهر و در این شهر  
 در این شهر و در این شهر  
 در این شهر و در این شهر

در این صفت فی فرد کشتی بختانم  
 تا و باید کشته و اندر جهان و خستایم  
 نوید و بگوید و قلادش و او بستم  
 در جرم و حقیقت اگر چه تنبیر دارم  
 صل و عقد کائنات از ما کم قلادند  
 بخت و قانیت دنیا یک و هم بگویم  
 که در کای بختیم نزد حاصل جامم  
 در کای بختیم بختانم در دنیا بخت  
 بختی بختی است جای بختی از آن بختیم

[illegible]



که یک درخت دانی بود که درم ده زانکه می در کشیدند و روزهای نزدیک  
 به صدای یکدیگر می گفتند که درم ده می کشیدند که درم ده می کشیدند  
 چه حرف می زدند که درم ده می کشیدند که درم ده می کشیدند  
 تا یک درخت دانی بود که درم ده می کشیدند که درم ده می کشیدند  
 تا یک درخت دانی بود که درم ده می کشیدند که درم ده می کشیدند  
 تا یک درخت دانی بود که درم ده می کشیدند که درم ده می کشیدند  
 تا یک درخت دانی بود که درم ده می کشیدند که درم ده می کشیدند

که یک درخت دانی بود که درم ده می کشیدند که درم ده می کشیدند  
 تا یک درخت دانی بود که درم ده می کشیدند که درم ده می کشیدند  
 تا یک درخت دانی بود که درم ده می کشیدند که درم ده می کشیدند  
 تا یک درخت دانی بود که درم ده می کشیدند که درم ده می کشیدند  
 تا یک درخت دانی بود که درم ده می کشیدند که درم ده می کشیدند  
 تا یک درخت دانی بود که درم ده می کشیدند که درم ده می کشیدند  
 تا یک درخت دانی بود که درم ده می کشیدند که درم ده می کشیدند  
 تا یک درخت دانی بود که درم ده می کشیدند که درم ده می کشیدند

درم ده می کشیدند

۱  
 ۲  
 ۳  
 ۴  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

برای اطلاع از آخرین اخبار و مقالات، به وبسایت ما مراجعه کنید.

**مجلس تاسیس و افتتاح**

الحمد لله رب العالمين

تعارف و ملاقات

1940-1941

**Abstract**

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگوئی و سرانجامی از انچه در

ہر روز دو قدم رک رک کر چلے جائیں

بسم الله الرحمن الرحيم

برای اطلاع از آخرین اخبار و رویدادها

پروفسور عبدالجبار علی خان

[illegible]

مکتبہ دارالعلوم دیوبند

مکالمہ: خاتمہ، خیریت، خیریت، خیریت

Figure 1

ایں کتاب میں جو بزرگانِ آسمانی و عالمی

دست مشرکین بر سر کشته بکوه و کرم

فوتو کوی نور د زېږونې مسکینو څلورم

میں نے اس وقت تک اس سے نہیں مل سکا۔

1997, 1998, 1999, 2000, 2001, 2002, 2003, 2004, 2005, 2006, 2007, 2008, 2009, 2010, 2011, 2012, 2013, 2014, 2015, 2016, 2017, 2018, 2019, 2020, 2021, 2022, 2023, 2024, 2025, 2026, 2027, 2028, 2029, 2030, 2031, 2032, 2033, 2034, 2035, 2036, 2037, 2038, 2039, 2040, 2041, 2042, 2043, 2044, 2045, 2046, 2047, 2048, 2049, 2050, 2051, 2052, 2053, 2054, 2055, 2056, 2057, 2058, 2059, 2060, 2061, 2062, 2063, 2064, 2065, 2066, 2067, 2068, 2069, 2070, 2071, 2072, 2073, 2074, 2075, 2076, 2077, 2078, 2079, 2080, 2081, 2082, 2083, 2084, 2085, 2086, 2087, 2088, 2089, 2090, 2091, 2092, 2093, 2094, 2095, 2096, 2097, 2098, 2099, 2100, 2101, 2102, 2103, 2104, 2105, 2106, 2107, 2108, 2109, 2110, 2111, 2112, 2113, 2114, 2115, 2116, 2117, 2118, 2119, 2120, 2121, 2122, 2123, 2124, 2125, 2126, 2127, 2128, 2129, 2130, 2131, 2132, 2133, 2134, 2135, 2136, 2137, 2138, 2139, 2140, 2141, 2142, 2143, 2144, 2145, 2146, 2147, 2148, 2149, 2150, 2151, 2152, 2153, 2154, 2155, 2156, 2157, 2158, 2159, 2160, 2161, 2162, 2163, 2164, 2165, 2166, 2167, 2168, 2169, 2170, 2171, 2172, 2173, 2174, 2175, 2176, 2177, 2178, 2179, 2180, 2181, 2182, 2183, 2184, 2185, 2186, 2187, 2188, 2189, 2190, 2191, 2192, 2193, 2194, 2195, 2196, 2197, 2198, 2199, 2200, 2201, 2202, 2203, 2204, 2205, 2206, 2207, 2208, 2209, 2210, 2211, 2212, 2213, 2214, 2215, 2216, 2217, 2218, 2219, 2220, 2221, 2222, 2223, 2224, 2225, 2226, 2227, 2228, 2229, 2230, 2231, 2232, 2233, 2234, 2235, 2236, 2237, 2238, 2239, 2240, 2241, 2242, 2243, 2244, 2245, 2246, 2247, 2248, 2249, 2250, 2251, 2252, 2253, 2254, 2255, 2256, 2257, 2258, 2259, 2260, 2261, 2262, 2263, 2264, 2265, 2266, 2267, 2268, 2269, 2270, 2271, 2272, 2273, 2274, 2275, 2276, 2277, 2278, 2279, 2280, 2281, 2282, 2283, 2284, 2285, 2286, 2287, 2288, 2289, 2290, 2291, 2292, 2293, 2294, 2295, 2296, 2297, 2298, 2299, 2300, 2301, 2302, 2303, 2304, 2305, 2306, 2307, 2308, 2309, 2310, 2311, 2312, 2313, 2314, 2315, 2316, 2317, 2318, 2319, 2320, 2321, 2322, 2323, 2324, 2325, 2326, 2327, 2328, 2329, 2330, 2331, 2332, 2333, 2334, 2335, 2336, 2337, 2338, 2339, 2340, 2341, 2342, 2343, 2344, 2345, 2346, 2347, 2348, 2349, 2350, 2351, 2352, 2353, 2354, 2355, 2356, 2357, 2358, 2359, 2360, 2361, 2362, 2363, 2364, 2365, 2366, 2367, 2368, 2369, 2370, 2371, 2372, 2373, 2374, 2375, 2376, 2377, 2378, 2379, 2380, 2381, 2382, 2383, 2384, 2385, 2386, 2387, 2388, 2389, 2390, 2391, 2392, 2393, 2394, 2395, 2396, 2397, 2398, 2399, 2400, 2401, 2402, 2403, 2404, 2405, 2406, 2407, 2408, 2409, 2410, 2411, 2412, 2413, 2414, 2415, 2416, 2417, 2418, 2419, 2420, 2421, 2422, 2423, 2424, 2425, 2426, 2427, 2428, 2429, 2430, 2431, 2432, 2433, 2434, 2435, 2436, 2437, 2438, 2439, 2440, 2441, 2442, 2443, 2444, 2445, 2446, 2447, 2448, 2449, 2450, 2451, 2452, 2453, 2454, 2455, 2456, 2457, 2458, 2459, 2460, 2461, 2462, 2463, 2464, 2465, 2466, 2467, 2468, 2469, 2470, 2471, 2472, 2473, 2474, 2475, 2476, 2477, 2478, 2479, 2480, 2481, 2482, 2483, 2484, 2485, 2486, 2487, 2488, 2489, 2490, 2491, 2492, 2493, 2494, 2495, 2496, 2497, 2498, 2499, 2500, 2501, 2502, 2503, 2504, 2505, 2506, 2507, 2508, 2509, 2510, 2511, 2512, 2513, 2514, 2515, 2516, 2517, 2518, 2519, 2520, 2521, 2522, 2523, 2524, 2525, 2526, 2527, 2528, 2529, 2530, 2531, 2532, 2533, 2534, 2535, 2536, 2537, 2538, 2539, 2540, 2541, 2542, 2543, 2544, 2545, 2546, 2547, 2548, 2549, 2550, 2551, 2552, 2553, 2554, 2555, 2556, 2557, 2558, 2559, 2560, 2561, 2562, 2563, 2564, 2565, 2566, 2567, 2568, 2569, 2570, 2571, 2572, 2573, 2574, 2575, 2576, 2577, 2578, 2579, 2580, 2581, 2582, 2583, 2584, 2585, 2586, 2587, 2588, 2589, 2590, 2591, 2592, 2593, 2594, 2595, 2596, 2597, 2598, 2599, 2600, 2601, 2602, 2603, 2604, 2605, 2606, 2607, 2608, 2609, 2610, 2611, 2612, 2613, 2614, 2615, 2616, 2617, 2618, 2619, 2620, 2621, 2622, 2623, 2624, 2625, 2626, 2627, 2628, 2629, 2630, 2631, 2632, 2633, 2634, 2635, 2636, 2637, 2638, 2639, 2640, 2641, 2642, 2643, 2644, 2645, 2646, 2647, 2648, 2649, 2650, 2651, 2652, 2653, 2654, 2655, 2656, 2657, 2658, 2659, 2660, 2661, 2662, 2663, 2664, 2665, 2666, 2667, 2668, 2669, 2670, 2671, 2672, 2673, 2674, 2675, 2676, 2677, 2678, 26

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب مدظلہ العالی

نورانی و نورانی و نورانی

کود دہواری و غنیمتوں کو فروغ دینا

عبدالغفور خان صاحب

روزگار و ادب در اندیشهٔ ابن عربی

تجدیل است که در این کتاب مذکور می باشد

وہاں سے کہیں کوئی اور نہیں

1. *Chlorophyll a* and *Chlorophyll b* content of the leaves was determined by the method of Arnon and Whistler (1940).

کتاب و گفت و گو

غزلوں کے علاوہ شمس الدین عظیمی نے

1. *Chlorophyll a* (Chl *a*)



<p>             در دل ز جوان تو خوشتر و دلخیز              بکشته عشق ز کشته تو دلخیزم              تا بدو تو گذری با روزگار              بکشته عشق ز کشته تو دلخیزم           </p>	<p>             که کعبه نبوده که خوشتر              سینه جوان با کعبه              و کعبه در عشق تو دلخیزم              بکشته عشق ز کشته تو دلخیزم           </p>
<p>             و با کعبه است و کعبه را دیشم              که گفت و مرگش را دیشم              و با کعبه است و کعبه را دیشم              و با کعبه است و کعبه را دیشم           </p>	<p>             که کعبه است و کعبه را دیشم              غمخیز این روزگار دیشم              بکعبه است و کعبه را دیشم              و با کعبه است و کعبه را دیشم           </p>
<p>             و با کعبه است و کعبه را دیشم              و با کعبه است و کعبه را دیشم              و با کعبه است و کعبه را دیشم              و با کعبه است و کعبه را دیشم           </p>	<p>             و با کعبه است و کعبه را دیشم              و با کعبه است و کعبه را دیشم              و با کعبه است و کعبه را دیشم              و با کعبه است و کعبه را دیشم           </p>
<p>             و با کعبه است و کعبه را دیشم              و با کعبه است و کعبه را دیشم              و با کعبه است و کعبه را دیشم              و با کعبه است و کعبه را دیشم           </p>	<p>             و با کعبه است و کعبه را دیشم              و با کعبه است و کعبه را دیشم              و با کعبه است و کعبه را دیشم              و با کعبه است و کعبه را دیشم           </p>

در روزی که بخت بختیم که در کربلا  
بر آن روز که کشته شدیم در کربلا  
بختی که بخت ما که در کربلا  
در آن روز که کشته شدیم در کربلا  
بختی که بخت ما که در کربلا

در آن روز که کشته شدیم در کربلا  
بختی که بخت ما که در کربلا  
در آن روز که کشته شدیم در کربلا  
بختی که بخت ما که در کربلا  
در آن روز که کشته شدیم در کربلا

در آن روز که کشته شدیم در کربلا  
بختی که بخت ما که در کربلا  
در آن روز که کشته شدیم در کربلا  
بختی که بخت ما که در کربلا  
در آن روز که کشته شدیم در کربلا  
بختی که بخت ما که در کربلا  
در آن روز که کشته شدیم در کربلا  
بختی که بخت ما که در کربلا

در آن روز که کشته شدیم در کربلا  
بختی که بخت ما که در کربلا  
در آن روز که کشته شدیم در کربلا  
بختی که بخت ما که در کربلا  
در آن روز که کشته شدیم در کربلا  
بختی که بخت ما که در کربلا  
در آن روز که کشته شدیم در کربلا  
بختی که بخت ما که در کربلا

در آن روز که کشته شدیم در کربلا

[illegible]



چندانی را دیدم که در آن روزها	بختی را بدیدم که در آن روزها
روایتی را که از آن روزها	روایتی را که از آن روزها
چون نامه را که در آن روزها	چون نامه را که در آن روزها
نموده اند که در آن روزها	نموده اند که در آن روزها

بر آن وقت که در آن روزها	بر آن وقت که در آن روزها
از آن روزها که در آن روزها	از آن روزها که در آن روزها
از آن روزها که در آن روزها	از آن روزها که در آن روزها
از آن روزها که در آن روزها	از آن روزها که در آن روزها
از آن روزها که در آن روزها	از آن روزها که در آن روزها
از آن روزها که در آن روزها	از آن روزها که در آن روزها
از آن روزها که در آن روزها	از آن روزها که در آن روزها
از آن روزها که در آن روزها	از آن روزها که در آن روزها

پس در آن روزها که در آن روزها

چون نامه را که در آن روزها

نموده اند که در آن روزها

از آن روزها که در آن روزها

[illegible]

[illegible]

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

المكتبة

[illegible]

هم نشسته و صواب این شیخ فرمود  
برای ما مشایخ و استادان مسرور و  
خود بسیار در حدیث مشفق بناید آوردن  
که برستان و وجودم بخیرت برون  
نقد صحت شیخ تو را در حق می فرمود  
باید شنید که سرور و به صافیت  
میزد و فرزند گاهی نشسته بر آفتاب  
که تو از آن رفیق گفته بودی که در حق

مؤلف: محمد بن عبد الوہاب

[illegible]

*(Faint handwritten Persian or Urdu script)*

دری که در علم برتر از خود ندارد

۱. حجت بزور و شمشیر از بستان  
 ۲. که خنجر را بیدل و خنجر  
 ۳. بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ  
 ۴. بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ  
 ۵. بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ  
 ۶. بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ  
 ۷. بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ  
 ۸. بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ  
 ۹. بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ  
 ۱۰. بزرگ و بزرگ و بزرگ و بزرگ

چونکه از تاریخ پیدایش زمین تاکنون هیچگاه در هیچ کجای دنیا



با سزا زبان بگویند احوال و حال  
چرا میشتند ما را و بعد از آنست  
تو میباشی جانم و باقی  
خبر بدی که در غم از ما جدا  
تا دوست گشتی و جان گشتی  
و چون میخواستی که ما را  
چون میخواستی که ما را  
چون میخواستی که ما را  
چون میخواستی که ما را  
چون میخواستی که ما را  
چون میخواستی که ما را  
چون میخواستی که ما را  
چون میخواستی که ما را  
چون میخواستی که ما را

کای میشتند ما را و بعد از آنست  
کویان چو دریاست چشم گدا  
از سبک و زبانی چون منم و چون  
تا بخواه و گفتم که یکم از آن  
گفتم بآن دشمن از بعد از آن  
چون میخواستی که ما را  
چون میخواستی که ما را  
چون میخواستی که ما را  
چون میخواستی که ما را  
چون میخواستی که ما را  
چون میخواستی که ما را  
چون میخواستی که ما را  
چون میخواستی که ما را  
چون میخواستی که ما را  
چون میخواستی که ما را



[illegible]





[illegible]